

بررسی تطبیقی مضامین همگون و ناهمگون بهاریه سرایی (در شعر سپهری و جبران خلیل جبران به صورت موردی)

* عبدالرضا عطاشی

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۳۰

** جعفر عموری

تاریخ پذیرش: ۹۶/۵/۱۳

*** صادق هاشمی امجد

چکیده

طبیعت و مظاهر آن، از دیرباز در آثار ادبی و هنری، ظهور و حضوری گرم و پرنشاط داشته است، و از روزگاران قدیم مورد توجه شاعران فارسی زبان و عرب زبان بوده است. در شعر معاصر فارسی و عربی مضامین مشترک فراوانی در ادب دو شاعر نامدار، سپهری و جبران خلیل جبران مشاهده شده است. مقاله حاضر سعی بر آن دارد تا به روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی-تحلیلی، به بررسی علل و اسباب وجود مضامین مشترک و همگونی و ناهمگونی بهاریه‌سرایی در اشعار این دو شاعر بپردازد. از علل و اسباب وجود این مضامین می‌توان به مواردی همچون الهام‌پذیری از مکتب رمانتیک، عرفان شرق دور، تأثیرپذیری از اندیشه‌های عارفانه و صوفیانه، وضعیت نابسامان اجتماع، نقش محیط زندگی بر دوره کودکی و تأثیرپذیری از مکاتب هنری اشاره کرد.

کلیدواژگان: بهاریه‌سرایی، مضامین همگون، مضامین ناهمگون، شعر معاصر.

مقدمه

طبیعت در طول تاریخ و در اندیشه‌ها و آثار ادبی نویسندگان و سرایندگان بزرگ جایگاه ویژه‌ای داشته است، نویسندگان و شاعران با داشتن دیدگاه‌ها و اندیشه‌های مختلف با طبیعت روبه‌رو گشته و در آثار خود طبیعت را آنگونه که می‌فهمیده‌اند توصیف کرده‌اند. در بین مکتب‌های ادبی مختلف، مکتب ادبی رمانتیسم به طبیعت اهمیت ویژه‌ای بخشیده است و نویسندگان و شاعران رمانتیک با دیدگاهی عاطفی و احساسی با طبیعت و پدیده‌های آن مواجه شده‌اند و با اشعار و آثار غنایی خود طبیعت را توصیف نموده‌اند.

این ویژگی رمانتیک‌ها در ادوار مختلف و ادبای کشورهای گوناگون مشترک بوده است، در بین ادبای عرب نیز که گرایش‌های رمانتیکی داشته‌اند این تمایل به طبیعت و توصیف آن ظاهر شده است و آنان نیز مانند رمانتیک‌های اروپایی طبیعت را پناهگاه روحی خویش و خویشاوندان صمیمی خود دانسته، به توصیف و تصویر آن همت گماشته‌اند. در بین ادبای معاصر عرب *جبران خلیل جبران*، نویسنده، شاعر و نقاش بزرگ لبنانی، طبیعت را از موضوعات اصلی آثار خود قرار داده است و پدیده‌های طبیعی را به زیبایی در آثار خود توصیف نموده و عواطف خود را نسبت به طبیعت ابراز نموده است، در میان شاعران ایرانی *سهراب سپهری* نیز وضعیتی شبیه *جبران خلیل جبران* داشته است و همانند او به این بُعد از ادبیات توجه در خور و شایانی داشته است. در این مقاله سعی شده است مضامین مشترک بهاریه‌سرایی در شعر *سپهری* و *جبران خلیل جبران* در حیطه مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

«ادبیات تطبیقی یعنی بررسی ادبیات ملی یک کشور در خارج از مرزهای آن و نیز بررسی روابط ادبیات ملی با ادبیات زبان‌های دیگر و نیز سایر رشته‌های علوم انسانی و هنرهای زیبا مانند فلسفه و تاریخ» (خطیب، ۱۹۹۹: ۵۰). ادبیات تطبیقی در حال حاضر، یکی از مهم‌ترین روش‌های تحقیقی در ادبیات جهان به شمار می‌رود و تحقیقات مربوط به آن را در زبان انگلیسی *Comparative Literature* و در زبان عربی *الأدب المقارن* نامیده‌اند (قزلباش، ۲۰۰۶: ۳۸). این گونه مطالعات منحصر به ادبیات نیست، «مطالعه تطبیقی میان ادیبان نیز انجام می‌گیرد» (ندا، ۱۳۸۰: ۱۳).

بیان مسأله

شاعران همواره برای سرودن اشعار خویش اهداف و اغراضی را در سر می‌پرورانده‌اند. *جبران خلیل جبران* و *سهراب سپهری* نیز از این قاعده مستثنی نیستند. واکاوی رباعیه‌ها و بهاریه‌های این دو ادیب حاکی از آن است که آن‌ها در سرودن بهاریه بیش‌تر جنبه آفاقی آن را در نظر گرفته‌اند و کم‌تر به بعد انفسی آن توجه داشته‌اند. آن‌ها با تأمل در طبیعت و عناصر و پدیده‌های آن، آفریدگار، معاد، رستاخیز و دگرگونی را یادآور گشته‌اند. با توجه به این امر، پژوهش حاضر در صدد پاسخگویی به سؤالات ذیل است:

۱- طبیعت چه جایگاهی در آثار سپهری و *جبران خلیل جبران* احراز نموده است؟

۲- رویکرد سپهری و *جبران خلیل جبران* به طبیعت آفاقی بوده است یا انفسی؟

۳- مضامین مشترک بهاریه‌های سپهری و *جبران خلیل جبران* کدام‌اند؟

ضرورت و اهمیت تحقیق

با توجه به اینکه سپهری و *خلیل جبران* از شاعران نامدار ادب فارسی و عربی به شمار می‌روند و به مقوله طبیعت در زیبایی‌های آن پرداخته‌اند، ضرورت آشنا ساختن مخاطبان با بهاریه‌های ادب فارسی و رباعیه‌های ادب عربی به دلیل وجود مضامین مشترک بیش از پیش نمایان می‌گردد.

فرضیه‌ها

۱- طبیعت جایگاه والایی را در آثار سپهری و *جبران خلیل جبران* کسب نموده است.

۲- رویکرد سپهری و *جبران* به طبیعت بیش‌تر آفاقی بوده است و کم‌تر به بُعد انفسی پرداخته‌اند.

پیشینه پژوهش

تا کنون پژوهشگران بسیاری به بررسی طبیعت و جایگاه آن در اشعار شاعران ادوار مختلف پرداخته‌اند، اما در این میان بررسی تطبیقی مضامین مشترک در بهاریه‌های ادب فارسی و عربی با محوریت اشعار سپهری و *جبران خلیل جبران* از دید

پژوهشگران پنهان مانده و در این وادی سخن به میان نیامده است. برخی از پژوهش‌هایی که به نوعی به پژوهش حاضر نیز مرتبط هستند، عبارت‌اند از «نگاهی به طبیعت در آثار جبران خلیل جبران» به قلم دکتر خلیل پروینی و روح‌الله جعفری، نشریه نثر پژوهی ادب فارسی، شماره ۱۹، بهار ۸۵؛ نگارندگان این مقاله پس از نگاهی کلی به جایگاه طبیعت در مکتب ادبی رمانتیسم و نوع نگرش رمانتیک‌ها به طبیعت و تصویر آن در آثارشان، جایگاه طبیعت در اندیشه و آثار جبران را بررسی نموده‌اند. «بررسی تطبیقی فلسفه زندگی در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران» به قلم سید فضل‌الله میرقادری و عبدالرضا سعیدی، فصلنامه لسان مبین، شماره ۹، پاییز ۹۱؛ هدف نگارندگان این مقاله بررسی تفاوت‌ها و شباهت‌های نگاه به «زندگی» در آثار سهراب سپهری و جبران خلیل جبران است و اینکه این مفهوم چگونه در آثار آنان تجلی یافته است. مقاله حاضر با در نظر گرفتن پیشینه پژوهش، بر آن است تا بررسی تطبیقی مضامین همگون و ناهمگون بهاریه‌سرایی در آثار خلیل جبران و سپهری را مورد تحلیل قرار دهد.

بحث

از جمله موضوعاتی که در تاریخ شعر فارسی تجلی‌های بی‌شمار و البته متفاوتی داشته است، «بهار» است که به تولید انبوهی از شعر، تحت عنوان «بهاریه» انجامیده است. از قرن چهارم، با شکل‌گیری قصیده و رواج آن، تغزل و تشبیب بسیاری از قصاید در وصف بهار بود.

با وسعت یافتن تشبیب قصیده و تولد غزل، بهاریه منحصر به قصیده نماند و به تدریج به قالب‌های دیگر شعر، مانند غزل و مثنوی سرایت کرد (شکارسری، ۱۳۸۸: ۹۳). در شعر معاصر عرب، گاه رباعیه با صورتی متفاوت با گذشته مطرح گشته است و گاه برخی شاعران با دیدی کاملاً متفاوت به پیروی از مکتب‌های ادبی اروپا به بهار از چشم‌اندازی نو نگریده‌اند. از دیدگاه جبران خلیل جبران کسی که بهاران را درک کند همه روزگاران را درک کرده است (جبران، ۱۹۹۷: ۹۲). او با نثری شعرگونه، بهار را به روح الهه‌ای ناشناخته تشبیه می‌کند (همان: ۱۵).

جبران خلیل جبران و سهراب سپهری

جبران در ششم ژانویه ۱۸۸۳م در جبل عامل لبنان در خانواده‌های مسیحی مارونی به دنیا آمد و در دوازده سالگی به همراه مادرش به آمریکا مهاجرت نموده و در بوستون مسکن گزیدند، در این شهر با نقاشی به نام فرد هلند دی که کودکان مستعد را تحت حمایت قرار می‌داد آشنا شد، که او را کمک نمود. جبران از استعداد فوق العاده‌ای در هنر و ادبیات برخوردار بود. جبران در چهارده سالگی برای تحصیل ادبیات عرب به مدت دو سال به لبنان بازگشت و پس از آن دوباره راهی آمریکا شد. او در پانزده سالگی نوشتن مقاله را در نشریات آغاز نمود و در جوانی به واسطه شور و هیجانی که برای آزادی و استقلال سوریه از دست عثمانی داشت وارد عرصه سیاسی شد و انجمن پیوندهای زرین را به اتفاق تنی چند از جوانان هموطن خود تشکیل داد و سعی داشت قلم به‌دستان را در برابر سلطه عثمانی و کلیسا به مبارزه وا دارد. نوشته‌های او که بعضاً رنگی از تقدس زدایی در آن دیده می‌شد کلیسا را به واکنش واداشت تا حدی که رهبران مذهبی درباره او گفتند: «جبران کسی است که زهر کشنده را با روغن درمی‌آمیزد و به خورد مردم می‌دهد» و این واکنش بدان جا ختم شد، که پس از مرگش اجازه دفن او را در جوار کلیسا ندادند. جبران از طرفداران پر شور جنبش آزادی زنان بود و در این مسیر کتاب‌ها و داستان‌هایی چند را به رشته تحریر درآورد. او حتی داستان‌ها و مقالاتی در حمایت از زنان روسپی نوشته است. جبران در بیست سالگی مادرش را از دست داد و پس از آن تحت حمایت‌های مالی خواهرش (که او نیز نویسنده و نقاش بود) قرار گرفت. در سال ۱۹۰۴ خلیل جبران اولین نمایشگاه هنری خود را در بوستون بر پا کرد. اولین کتاب او نیز سال بعد به نام «الموزیکا» به چاپ رسید. در سال ۱۹۱۲ به نیویورک رفت و وقت خود را صرف نوشتن و نقاشی کرد. جبران از سال ۱۹۱۸ بیش‌تر آثار خود را به زبان انگلیسی نوشت، به طوری که تحولی اساسی در ادبیات سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ پدید آورد. شیوه نگارش او که ترکیبی از زیبایی و معنویت بود به عنوان سبک «جبران سیم» در ادبیات معاصر ثبت شده است. خلیل جبران انجمنی به نام «المهجر» را برای نویسندگان عرب پایه‌گذاری کرد که زمینه‌ای برای ایجاد تحول اساسی در ادبیات محافظه کارانه عرب محسوب می‌شد.

سهراب سپهری در ۱۵ مهرماه سال ۱۳۰۷ش در شهر کاشان به دنیا آمد. او هم شاعر بود و هم نقاش؛ اما قبل از آن که شعر بسراید بر بوم سپیدرنگ نقش می‌زد و پیش‌تر از آنکه به عنوان شاعر شناخته شود در محافل هنری در میان جماعت خاص اعیان به عنوان نقاش شناخته شده بود (مرادی کوچی، ۱۳۸۰: ۱۷). «اندیشه‌های او را باید در اشعارش جست، چون تابلوهای او گاهی تفسیرناپذیرند، همچون برخی از اشعار او، شاید یکی از دلایل عدم اقبال به اشعار او ابهام زیاد در آن‌هاست» (سیدی، ۱۳۸۴: ۱۷۷). «یکی از دلایل متفاوت بودن سپهری در ادب و فرهنگ معاصر، آن است که او شاعری شدیداً انزواطلب و نقاشی کاملاً گوشه‌گیر بود. این از اولین مطالبی است که هر خواننده و بیننده آثارش به آن توجه می‌کند» (عابدی، ۱۳۷۹: ۵۱). «سپهری شاعری اجتماعی نیست و حرف‌های بزرگ و دهن‌پرکن هم نمی‌زند. او فقط مدافع سرسخت معصومیت و پاکی است و برای همین است که زبان لطیف، کودکانه و پاکی دارد و برخی به اشتباه آن را زبان زنانه دانسته‌اند» (مرادی کوچی، ۱۳۸۰: ۲۱۵).

فلسفه طبیعت‌گرایی در شعر سپهری و جبران

با تأمل در رباعیه‌های جبران و بهاریه‌های سهراب و گرایش آن‌ها به طبیعت‌علل و انگیزه‌هایی می‌یابیم و در برخی از این علل و انگیزه‌ها مشترک هستند که این اشتراک دستاورد آشنایی این دو ادیب از اندیشه‌های عارفانه و صوفیانه و حتی آگاهی از عرفان شرق دور است، اگرچه اوضاع نابسامان هر دو شاعر و نقش محیط اجتماعی زندگی بر مراحل رشد و نمود آن‌ها نیز بی‌تأثیر نبوده است. در ذیل به توضیح برخی از مهم‌ترین علل و انگیزه‌های همگون در طبیعت‌گرایی سپهری و جبران می‌پردازیم.

الهام‌پذیری از مکتب رمانتیک

نکته بارز مکتب رمانتیک طبیعت‌ستایی است. طبیعت در آثار پیروان این مکتب به صورت معبد متجسم می‌شود و پیاله‌ای برای دیدن عکس رخ یار، یعنی تجلی ذات خداوندی در ذره ذره جان جهان می‌گردد، از این رو شاعران رمانتیک به دلیل هماهنگی و وحدت اجزاء طبیعت، به ترک شهرها و روی آوردن به طبیعت اشتیاق نشان

می‌دادند(حسینی، ۱۳۷۱: ۱۱). از آنجا که سپهری پیرو مکتب رمانتیک است، بیش‌ترین واژه‌های اشعارش را از طبیعت وام گرفته است و پیوسته می‌کوشد از طبیعت به جایی برسد که سرچشمه روشنایی و نور است(عباسی، ۱۳۷۷: ۱۰).

جبران در بیش‌تر نگاهشده‌هایش، شاعری طبیعت‌گراست، و کم‌تر اثری از او را می‌توان یافت که از مقوله طبیعت و وحدت تهی باشد. «از این روی بیش‌تر ادبای عرب، جبران را بنیانگذار مکتب رمانتیسم در شعر عربی می‌دانند»(عباس، ۱۹۵۹: ۵۱).

عرفان شرق دور

در فلسفه و عرفان شرقی، طبیعت جایگاه مهمی دارد و اساس آن طبیعت‌مداری است. سپهری اطلاعات وسیعی از ادیان و مکاتب فلسفی و عرفانی مشرق زمین داشت و بدیهی است از رهگذر این آشنایی، اصول و مؤلفه‌های متعددی در ذهن او شکل بگیرد. یکی از مکاتب عرفان شرقی، عرفان آریایی بودایی است که بیش‌تر اشعار وی الهام گرفته از اسطوره‌ها و نمادهای آیین بودایی است. مانند واژگان اقاچیا، اشراق و ... که فراوان در اشعارش نمود یافته است(صفی زاده، ۱۳۸۳: ۶). جبران نیز همچون یک هندو به دستگاه آفرینش می‌نگرد، همه چیز را سر جای خود می‌بیند، جهان پیرامون خود را تمام و کمال درمی‌یابد که این امر نیز، از تأثیرات مکتب بودایی است(فروتن، ۱۳۸۰: ۳۶۰).

تأثیرپذیری از اندیشه‌های عارفانه و صوفیانه

شاعر رمانتیک معاصر، متصوّف و عارف نیست، بلکه خواننده فلسفه صوفیه و تأثیر پذیرفته از رموز و افکار صوفیانه است. از جمله رمزهایی که عرفا و متصوفه به آن عنایت خاصی دارند، رمز طبیعت است. آنان به مخلوقات با این دید می‌نگرند که همه آن‌ها جلوه‌ای از جلوه‌های زیبای حق‌اند و طبیعت اولین پناهگاه آنان در دنیا و آرزوهایشان در آخرت است(همان: ۴۱). در اندیشه جبران و سپهری نیز تفکر صوفیانه وجود دارد. زیرا صوفیان طبیعت را جدا از ملکوت نمی‌دانند. پس آن‌ها به سوی طبیعت می‌روند و به تماشای آن می‌نشینند تا به ملکوت بپیوندند. «در این میان سپهری از عرفان شرقی، بیش از عرفان تصوّف اسلامی تأثیر پذیرفته است»(جلالی، ۱۳۸۳: ۶) و جبران نیز در

مدرسه "الحکمة" با تفکر صوفیانه فیلسوفانی چون ابن عربی، فارابی و ... آشنا شد که همه این تعلیمات در شعرش بازتاب دارد (بوشروی و جنکینز، ۱۳۸۶: ۹۸).

وضعیت نابسامان اجتماع

عصر جبران و سپهری توأم با خفقان است که بر فضای جوامع مشرق زمین حاکمیت دارد. دو کشور لبنان و ایران از لحاظ سیاسی مستقل نبودند و دولت‌های دست‌نشانده استعمارگران بر آن حکمرانی می‌کردند. ایام نوجوانی سپهری مصادف با خلع رضاشاه و به قدرت رسیدن پسرش توسط انگلیسی‌ها بود (رامشینی، ۱۳۸۵: ۵۶). او هرچند از اجتماع فاصله گرفته بود اما در دل روزگار خود حضور داشت و به طور غیرمستقیم به مبارزه با ظلم، فساد و استبداد حاکم پرداخت؛ «در واقع می‌توان گفت او از پهنه جمال و از گذرگاه طبیعت به زندگی اجتماعی (انسان اجتماعی) نظر می‌کند. از این رو بیان می‌دارد اکنون که انسان بر زمین ایستاده و با دشمنی، آن را ویران می‌کند، انسان بی زمین جایی برای ماندن یا حتی آواره شدن ندارد. انسانی که طبیعت را ویران می‌کند ریشه خود را برکنده است» (مراد کوچی، ۱۳۸۰: ۴۱۲-۴۱۳). هرچند جبران به سبب اوضاع سیاسی نابهنجار کشورش، افراد را به پناه بردن به دامن طبیعت فرا می‌خواند، اما در مبارزاتی که با هدف کسب استقلال و رهایی از استعمار عثمانی‌ها صورت می‌گرفت، شرکت می‌کند و به شدت هموطنانش را علیه دولت عثمانی برمی‌انگیزد (رامشینی، ۱۳۸۵: ۴۶).

نقش محیط زندگی بر دوره کودکی

سپهری کودکی خود را در باغ بزرگ اجدادی که پر از گل، گیاه و درخت بود گذراند. در این دوران، تصاویر زیبایی از بازی نور با تن برگ در ذهن کودکانه‌اش نقش بست تا به موقع و به مدد آن‌ها بتواند در میان هیاهوی تمدن زشت روی شهرهای بزرگ، جان لطیف خویش را نجات دهد و خسته دلان را به دنیایی از زیبایی و طراوت رهنمون کند (قائمی، ۱۳۸۵: ۱۳). جبران از خردسالی طبیعت لبنان را دوست داشت و در آغوش گرم طبیعت بالید و پرورش یافت؛ زیبایی کوه‌های سر به فلک کشیده، جنگل‌های انبوه،

رودها و آبشارها و ... چشمش را خیره ساخته بود. هنگامی که وی به آمریکا مهاجرت کرد در محله‌ای فقیرنشین سکنی گزید. در آنجا دیگر از سرسبزی و طراوت سحرانگیز وطنش خبری نبود (شفیعی، ۱۳۵۹: ۵۷-۵۸). مسلماً کسی که در دامن طبیعتی زیبا، زندگی کرده باشد، نمی‌تواند شرایط جدید زندگی شهری را که مملو از آلودگی‌های صنعتی و تهی از نعمه پرندگان است بپذیرد. از این رو شاعر در ذهن خود دلدادۀ طبیعتی می‌شود که صدای جویبارش گوش را نوازش می‌کند.

تأثیرپذیری از مکاتب هنری

از آنجا که سپهری در نقاشی نیز دستی توانا داشت، بی‌شک تحت تأثیر مکاتب نقاشی نظیر مکتب ناتورالیسم و امپرسیونیسم قرار گرفته بود. ناتورالیسم پیروی از سبک طبیعت و قدرت محض است که هرگز چیزی را در نظم، زیبایی، هدفمندی، انسجام و بهره‌مندی، بالاتر از طبیعت نمی‌شناسد. این مکتب، تنها به وصف زیبایی‌های طبیعت می‌پردازد و زشتی‌ها را نادیده می‌گیرد. اما مکتب امپرسیونیسم عبارت است از نمایش حالات گوناگون، به وسیله رنگ‌های مختلف. یعنی نقاش همان‌طور که طبیعت را مرور می‌کند، تصویر را می‌کشد و رنگ آمیزی می‌کند (ضرابیها، ۱۳۸۵، ج ۲: ۷۴۲).

جبران بعد از ورود به پاریس مجذوب گروهی از نقاشان شد که دنباله‌رو سبک امپرسیونیست‌ها بودند (بوشروی و جنکینز، ۱۳۸۶: ۱۳۶).

همگونی مضامین طبیعت‌گرایی در آثار سپهری و جبران

نگرش عارفانه سپهری و جبران به پدیده‌های طبیعت و عناصر آن ریشه در آشنایی این دو ادیب از مکاتب ذکر شده دارد، این دو ادیب معتقد به انسجام و یکپارچگی در عناصر و اجزای طبیعت هستند، علاوه بر این برگزیدن طبیعت و جدایی از دنیای مدرنیته عصر خویش از سوی دو ادیب باعث نزدیک شدن افکار و اندیشه‌های هر دو ادیب بهم شده است. در ذیل به معرفی و توضیح برخی از مضامین همگون در بهاریه‌های آن‌ها می‌پردازیم.

بازتاب پدیده‌های خداوند در طبیعت

تمام پدیده‌های عالم در منظر سپهری، سرشار از خدا و نور الوهیت او هستند و لحظه به لحظه او را در مسیر تکامل هدایت می‌کنند. شاعر در صدد آن است که با یگانه شدن با طبیعت، دنیای روحی و ادراک معنوی خيوش را تازه کند، رشد دهد تا به نگاه ناب دست یابد و هم‌صدا با سعدی شیرازی بگوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

سپهری در این زمینه می‌گوید:

زیر بیدی بودم

برگی از شاخه بالای سرم چیدم، گفتم:

چشم را باز کنید، آیتی بهتر از این می‌خواهید

(سپهری، ۱۳۷۱: ۳۷۵)

گویا شاعر رسالت پیامبرگونه دارد، وی می‌گوید چرا نور حقیقت را انکار می‌کنید؟! چرا بشارت‌های مرا نشنیده می‌گیرید؟! قلب‌هایتان را صیقل دهید تا نور خدا را دریابید، چشم‌هایتان را شست و شو دهید تا وجود خدا را در همین برگ ببینید. یعنی از طبیعت به نگاه سرشار از عشق و از این نگاه به آگاهی و معرفت می‌رسید (ضرابیها، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۳۲۲).

در سروده‌ای دیگر سپهری از خدایی سخن می‌گوید که از مژه چشم به انسان نزدیک‌تر است. خدایی که هر لحظه می‌توان با او سخن گفت، و پیوسته با موجودات طبیعت همگام است و حضورش در هر جایی احساس می‌گردد.

و خدایی که در این نزدیکی است

لای این شب‌بوها، پای آن کاج بلند

روی آگاهی آب

روی قانون گیاه

(سپهری، ۱۳۷۱: ۲۷۲)

جبران به خدا و حضور مهرجویانه‌اش در هر چیز و هر کس، صادقانه ایمان دارد و پیوسته می‌کوشد تا برای انسان از طریق عشق و دست یافتن به زیبایی بزرگ که همان

خداست، طرحی نو دراندازد. طرح نو جبران نیز یافتن خدا در دل طبیعت فراموش شده در ذهن انسان است. جبران به انسانی که هزاران کتاب را ورق می‌زند تا خدا را بیابد، چنین هشدار می‌دهد:

«إِنْ شِئْتُمْ أَنْ تَعْرِفُوا اللَّهَ فَلَا تُحْصِرُوا إِهْتِمَامَكُمْ فِي حَلِّ الْأَحْجَى. بَلِ الْأُخْرَى أَنْ تُنْعِمُوا النَّظَرَ فِي مَا هُوَ خَوَالِيكُمْ، وَإِذَا ذَاكَ تُبْصِرُونَ اللَّهَ يَلْعَبُ مَعَ أَوْلَادِكُمْ. أَنْظَرُوا إِلَى الْفَضَاءِ، تُبْصِرُوهُ يَمْشِي فِي الْعَمَامَةِ بَاسِطاً ذِرَاعِيهِ فِي الْبَرْقِ وَهَابِطاً إِلَى الْأَرْضِ مَعَ الْمَطَرِ. وَانظُرُوا إِلَى الْأَرْضِ تَرَوهُ يَبْتَسِمُ فِي الْأَزَاهِرِ، ثُمَّ تَرَوهُ يَرْتَفِعُ وَيُلَوِّحُ بِيَدَيْهِ مِنْ أَعَالَى الشَّجَرِ»
(جبران، ۱۹۸۱: ۹۱)

اگر بخواهید پروردگار را بشناسید، به حلّ معماها نپردازید. شایسته است به پیرامونتان بنگرید؛ در آن هنگام او را هم‌بازی کودکانتان خواهید یافت. آسمان را بنگرید، او را در میان ابرها خواهید یافت در حالی که دست خود را در آدرخش گشوده است و با باران بر زمین فرود می‌آید. به زمین بنگرید، لبخند او را در شکوفه‌ها می‌بینید. سپس می‌بینید که برمی‌خیزد و از بالای شاخه‌های درختان دست تکان می‌دهد.

انسجام و یکپارچگی در عناصر طبیعت

بهترین نظام در سیستم فکری وحدت‌گرای سپهری، نظام آفرینش است. در پیکره موزون آن هر جزء در جایگاه خویش و در نسبت با دیگر اجزاء مفید و زیباست. بر مبنای چنین نگرشی، در نظام هستی هیچ چیز در جهت زیانکاری نیست و همه اجزاء در راستای نظامی واحد که جز خیر و زیبایی عملکردی ندارند روان‌اند. پس شر و بدی لازمه تکامل حیات و هستی بوده و از حضور آن‌ها ادامه هستی امکان‌پذیر می‌گردد (مراد کوچی، ۱۳۸۰: ۲۷۶). سپهری در این زمینه می‌گوید:

خواهم آمد. پیش اسبان، گاو، علف سبز نوازش خواهم ریخت...
خر فرتوتی در راه، من مگس‌هایش را خواهم زد
هر کلاغی را کاجی خواهم داد
و بدانیم اگر کرم نبود، زندگی چیزی کم داشت
و اگر خنج نبود، لطمه می‌خورد به قانون درخت

(سپهری، ۱۳۷۱: ۳۴۰)

نگاه شاعر بر پایه وحدت وجودی استوار است؛ همه اجزای عالم در جای خود دارای ارزش خاص‌اند و هیچ چیز در این عالم بی‌هوده و بی ارزش نیست؛ چراکه سپهری به هر حیوان، هدیه مورد علاقه‌اش را می‌بخشد. به کلاغ کاجی را هدیه می‌دهد تا بتواند بر روی آن لانه بسازد. به اسب و گاو علف ارزانی می‌دارد، چراکه آن علف، مایه حیات آن‌هاست و مگس‌ها را از خر دور می‌سازد تا آزارش ندهند در صورتی که این حیوانات در دیدگاه بیش‌تر انسان‌ها را منزلتی برخوردار نیستند به‌ویژه کرم که افراد آن را سبب نابودی طبیعت دانسته و به شیوه‌های گوناگون با آن به مبارزه برخاسته‌اند. در صورتی که سپهری عدم وجود کرم را سبب نابودی درخت دانسته است. بدین ترتیب، شاعر با چنین نگرشی، به زندگی، صلح، اعتماد و شادکامی می‌بخشد.

جبران همه هستی را در سازش و توازنی معنوی می‌نگرد و برتری و جدایی را در هیچ یک از اجزای آن راه نمی‌دهد. وی در آفرینش، هیچ چیز و هیچ کس را بهتر یا بدتر از دیگری نمی‌داند و تمامی آفریدگان را یک سره تقدیس می‌کند. جبران در کتاب «حديقة النبی» وحدت‌گرایی را این‌چنین بیان می‌کند:

«وَنظَرَ عِنْدَ ذَاكَ مَأْنُوسٌ، التَّلْمِيذُ الْبَحَاثُ إِلَى مَا حَوْلَهُ وَرَأَى أَغْرَاسًا مُزْهَرَةً، تَغَلَّقَتْ عَلَى شَجَرَةٍ جُمَيْرٍ وَقَالَ: «هَا هِيَ الطُّفَيْلِيَّاتُ يَا مُعَلِّمٌ. مَا تَقُولُ فِيهَا؟ إِنَّهَا لُصُوصُ ذَاتِ أَجْفَانٍ نَهَكَهَا التَّعَبُ، تَسْلُبُ النَّوْرَ مِنْ أَبْنَاءِ الشَّمْسِ أَوْلَى الْعَزْمِ، وَتَتَبَاهَى بِالنَّسْغِ الَّذِي يَتَدَفَّقُ فِي أَغْصَانِ هَوْلَاءٍ وَأَوْرَاقِهِمْ» أَجَابَهُ الْمُصْطَفَى قَائِلًا: «... وَ هَذِهِ الْأَغْرَاسُ الَّتِي تَعِيشُ عَلَى الشَّجَرَةِ، تَمْتَصُّ حَلِيبَ الْأَرْضِ أَثْنَاءَ هِدَاةِ اللَّيْلِ النَّاعِمَةِ وَالْأَرْضُ بِدَوْرِهَا تَرْضَعُ ثَدْيَ الشَّمْسِ أَثْنَاءَ حُلْمِهَا الْهَادِي. وَالشَّمْسُ شَأْنُهَا شَأْنُكُمْ، وَشَأْنِي وَشَأْنُ كُلِّ كَائِنٍ، تَجْلِسُ مُسَاوِيَةً لِغَيْرِهَا فِي الشَّرَفِ إِلَى مَأْدَبَةِ الْأَمِيرِ الْأَعْظَمِ ذِي الْبَابِ الْمَفْتُوحِ أَبَدًا وَالْمَائِدَةِ الْمَمْدُودَةِ أَبَدًا. يَا صَدِيقِي مَأْنُوسُ، كُلُّ مَا هُوَ كَائِنٌ يَعْيشُ عَلَى كُلِّ مَا هُوَ كَائِنٌ. وَكُلُّ يَعْيشُ بِالْإِيمَانِ الَّذِي لَا سَاحِلَ لَهُ، عَلَى رَحْمَةِ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» (جبران، ۱۹۸۲: ۴۹)

در آن هنگام، مأنوس، شاگرد کنجکاو، به پیرامونش نگریست و گیاهانی را دید که بر روی درخت توت انجیری قرار داشته و به آن چسبیده بودند و گفت: استاد! آن‌ها انگل هستند. از انگل‌ها چه می‌گویید؟ دزدانی با پلک‌های خسته که نور را از فرزندان ثابت‌قدم خورشید می‌ربایند و به مکیدن شیره موجود در شاخه‌ها و برگ‌های آن‌ها مباحث می‌کنند. مصطفی (استاد) در پاسخ می‌گوید: این گیاهانی که بر روی درخت زندگی می‌کنند، شیره زمین را در سکون شیرین شب می‌نوشند و زمین نیز، در رؤیای آرام خود، از پستان خورشید می‌نوشد و خورشید همچون تو و من و دیگر موجودات با

پایگاهی یکسان، در مهمانی شهریاری می‌نشیند که در آن همواره باز است و سفره‌اش گسترده. مأنوس! دوست من! هر موجودی، وابسته به موجود دیگر می‌زید؛ و همه موجودات در پناه ایمان بیکران به رحمت قادر متعال زندگی می‌کنند.

اوج وحدت‌گرایی جبران را در قصیده «المواكب» می‌توان یافت که در این قصیده «آوای جوان» از مکانی سخن می‌گوید که همه دوگانگی‌ها و تناقضات از آن رخت بر می‌بندند. آن مکان بیشه است که مظهري از مظاهر طبیعت به شمار می‌آید. جبران چنین می‌گوید:

و فَقَاقِيعُ تَعْوَمُ	لَيْسَ فِي الْغَابَاتِ حُرٌّ
لَا وَلَا الْعَبْدُ الدَّمِيمُ	إِنَّمَا الْأَمْجَادُ سُخْفٌ
زَهْرَهُ فَوْقَ الْهَشِيمِ	فَإِذَا مَا اللَّوْزُ أَلْقَى
وَأَنَا الْمَوْلَى الْكَرِيمُ	لَمْ يَقْلُ هَذَا حَقِيرٌ

(جبران، ۱۹۸۱: ۳۰)

- در بیشه‌ها نه آزادی هست و نه بنده‌ای نکوهیده. عظمت‌ها بی‌ارزش و چون حباب روی آب‌اند. آنگاه که بادام شکوفه‌اش را بر روی خس و خاشاک می‌اندازد، نمی‌گوید که آن بی‌ارزش است و من سروری بخشنده‌ام

در دعوت به زیبایی‌نگری هستی، رازی نهفته است که همگان آن را در نمی‌یابند. آن راز، آرامش جاودانه‌ای است که بی‌زحمت و هزینه به دست می‌آید. انسان به گونه‌ای در پدیده‌های هستی جذب می‌شود که حتی تفکر جدا شدن از پدیده‌های زشت و زیبا، او را می‌آزارد. چراکه جهان جزئی از کل ذات لایزال الهی است و انسانی که به گزینش بد و خوب دست بزند بار دیگر از پروردگارش دور می‌گردد و این خود سبب یکی از مصیبت‌هاست (جلالی، ۱۳۸۳: ۳۸۰). به همین سبب سپهری و جبران دعوت به وحدت‌گرایی را سرلوحه کار خویش قرار دادند.

ناهمگونی مضامین طبیعت‌گرایی در آثار سپهری و جبران

مضامین مشترک طبیعت‌گرایی در اندیشه‌های سپهری و جبران ما را از وجوه متفاوت دیدگاه‌های آن‌ها غافل نمی‌سازد. اندیشه‌های متفاوتی که آن دو را از یکدیگر متمایز می‌سازد به شرح ذیل است:

واکاوی اسرار پدیده‌های طبیعی

در ورای ذهن سپهری و جبران پی بردن به راز طبیعت وجود دارد، در این اثنا سپهری به اسرار این مکاشفه دست نمی‌یابد اما تلاش وی برای دستیابی به این مکاشفه در شعرش چنین ظاهر می‌شود، آنجا که می‌گوید:

کار ما نیست شناسایی راز گل سرخ
کار ما شاید این است
که در افسون گل سرخ شناور باشیم

(سپهری، ۱۳۷۱: ۲۹۸)

شاعر در اینجا مسأله شناخت و معرفت هستی را مطرح می‌کند. چراکه گل سرخ، به عنوان یک پدیده دنیوی، نمادی از کل هستی بوده و در فرهنگ‌های مختلف در بردارنده مفاهیم متعدد است. به عنوان نمونه در فرهنگ اسلامی، گل سرخ خون رسول الله (ص)، در فرهنگ مسیحیت گل سرخ مظهر نور الهی عالم، در فرهنگ یهودی گل سرخ یعنی خورشید و گلبرگ‌هایش، بیکرانگی و در عین حال هماهنگی و گوناگونی‌های طبیعت و در فرهنگ یونانی- رومی، گل سرخ نماد کامیابی در عشق، شادی، زیبایی و هوس است. حال باید از خود پرسید آیا می‌توانیم بگوییم که گل سرخ را شناختیم یا می‌خواهیم بشناسیم؟ کار ما شناسایی راز گل سرخ نیست. از آنجا که ما همواره به طور جزئی به امور نگریسته و هر امری را با تعصبات و پیش‌داوری‌های خود و با تصوّرات شفاهی و روانی که از آن داریم، می‌نگریم، نمی‌توانیم به ذات پدیده‌ها دست یابیم، چراکه عقل و احساس پنج‌گانه ما ادراک محدودی به ما عرضه می‌کنند. لذا کار ما شناخت تحلیلی، تجربی و یا عقلی راز گل سرخ نیست، بلکه کار ما این است که در جادوی راز گل سرخ غوطه‌ور باشیم، خودمان را به دست زیبایی آن بسپاریم، و کلیت گل سرخ را در لحظه حال دریابیم و محو وجود او باشیم (ضرابیها، ۱۳۸۴: ۹۷۴-۹۷۸). اما در نهایت جبران به عمق و ژرفای اسرار طبیعت دست می‌یابد، او در داستان «یوم مولدی» چنین می‌گوید:

«ثم أنظرُ مُتأملًا بما وراءَ المَدِينَةِ، فأرى البريةَ بِكُلِّ ما فيها مِنَ الجمالِ الرَّهيبِ، والسَّكِينَةِ
المُتَكَلِّمَةِ، والتَّلَوُّلِ الباسِقَةِ، والأوديةِ المُنخَفِضَةِ، والأشجارِ النَّامِيَةِ، والأعشابِ المُتَمَائِلَةِ،
والأزهارِ المُعَطَّرَةِ والأنهارِ المُتَرَبِّمَةِ والأطيَّارِ المُغَرَّدَةِ ثمَّ أنظرُ إلى ما وراءَ البريةِ، فأرى البَحْرَ
بِكُلِّ ما في أعماقِهِ مِنَ العَرَائِبِ والعَجَائِبِ و... وَأتأملُ بِجَمِيعِ هذه الأشياءِ مِنْ خِلالِ بُلُورٍ

نَافِذَتِي و ... يَظْهَرُ لِي كِيَانِي وَمُحِيطِي بِكُلِّ مَا أَخْفَاهُ وَأَعْلَنَهُ كَذَرَّةٍ مِنْ تَنْهَدِهِ طِفْلٍ تَرْتَجِفُ
فِي خَلَاءِ أَرْلَى الْأَعْمَاقِ، سَرْمَدِي الْعُلُوِّ، أَبْدَى الْحُدُودِ» (جبران، ۱۹۸۸: ۱۲۹)
ژرف به آن سوی شهر می‌نگرم و خشکی را با همه زیبایی‌های شگفت‌آور و آرامش
سخنگوی و تپه‌های بلند و دره‌های پست و درختان سرکشیده و علف‌های خوابیده و
شکوفه‌های خوشبو و رودهای آوازخوان و پرندگان چهچه‌زن و ... می‌نگرم سپس به آن
سوی خشکی نظر می‌دوزم و دریا را با همه شگفتی‌های ژرفش می‌نگرم ... به همه این
چیزها از شیشه پنجره‌ام می‌نگرم و می‌اندیشم. ... هستی و اسرار پیدا و پنهان پیرامونم
بر من آشکار می‌شود مانند آه کودکی که در ژرفایی بیکران و بلندایی جاودانه می‌لرزد.

رسیدن به جهان دلخواه و ایده‌آل

سپهری در دفتر «حجم سبز» سرانجام در سرزمین آرمانی خویش جای می‌گیرد. در
آن مُلک، فراغت و آرامش را پس از تب و تاب‌های بسیار یافته و از آنجا در کنج تنهایی
خویش در سکون، آرامش و زیبایی طبیعت با دیگران سخن می‌گوید. وی در بهشت
زمینی و طبیعی با آرامیدن در کنار همه چیزهای خوب و با چشیدن مزه زیبای اتحاد با
طبیعت، به ژرفای سرخوشی و خرسندی می‌رسد و با خود و جهان در حالت آشتی است.
در حالت آشتی با هستی، همه چیز، تنها از آن جهت که هست، خوب انگاشته می‌شود و
خوب یعنی زیبا و آنجا که خوبی و زیبایی یکی می‌شوند، جنگ نیک و بد از میان
برمی‌خیزد (عماد، ۱۳۸۷: ۳۱۱). وی در شعرش چنین بیان می‌دارد:

من با تاب، من با تب

خانه‌ای در طرف دیگر شب ساخته‌ام

من در این خانه به گمنامی غمناک علف نزدیکم

من صدای نفس باغچه را می‌شنوم

(سپهری، ۱۳۷۱: ۲۸۶)

سپهری از اجتماع فاصله گرفته بود و روز به روز از آن دورتر می‌شد، چراکه مردم
عاشقانه به زمین نمی‌نگرند و زندگی را جدی نمی‌گیرند. او درمان درد خود را در دور
شدن از انسان‌ها و پناه بردن به طبیعت بی‌آزار می‌یابد و در این تنهایی به ساختن شهر
رؤیایی خود می‌پردازد. سپهری که در طرف دیگر شب ساخته شده و به طبیعت نزدیک
است. سپهری شهر آرمانی خود را یافت و در آن به آرامش رسید. آیا جبران نیز چنین

است؟ جهان مطلوب جبران فارغ از هرگونه تناقض است و در آن جهان، آزادی، برابری، عدالت، نیکی، سعادت و فضایل دیگری که انسان با فاصله گرفتن از حیات طبیعت و زندگی در جوامع شهری فاسد، آن‌ها را از دست داده، یافت می‌شود. جبران نیز از همین خاستگاه، انسان را به بازگشت به سوی سادگی، پاکی طبیعت و رجعت به زندگی نیاکان نخستین فرا می‌خواند. اما در عین حال به عجز خود و ناتوانی انسان از محقق ساختن چنین جهانی اعتراف می‌کند. همان‌گونه که در قصیده «المواكب» می‌آورد:

لكن هو الدهر في نفسى له أربٌ
فكَلَّمَا رُمْتُ غَاباً قَامَ يَعْتَذِرُ
وللتقادير سبُلٌ لا تُغَيِّرُهَا وَالنَّاسُ
في عَجْزِهِمْ عَن قَصْدِهِمْ قَصِرُوا
(خلیل جبران، ۱۹۸۵: ۲۰)

- در ضمیر من به روزگار نیازی نیست که هرگاه در پی بیشه (آرمانشهر) باشم به پوزش‌خواهی برمی‌خیزد. برای تقدیرها راه‌هایی است که آن‌ها را دگرگون نمی‌کند و مردم در ناتوانی خویش از رسیدن به مقصودشان کوتاهی می‌ورزند اینجاست که شعور جبران از این مسافت دراز میان واقعیت و خیال پرده برمی‌دارد و یأس او را از تبدیل این خیال به یک واقعیت نمایان می‌سازد. همین امر موجب شده تا وی مردم را به تسلیم شدن در برابر قضا و قدر فرا بخواند، زیرا از نظر او هیچ راهی برای دگرگون ساختن احکام روزگار وجود ندارد.

نتیجه بحث

مقاله حاضر به بررسی مضامین همگون و ناهمگون بهاریه‌سرایی در شعر سپهری و جبران خلیل جبران اختصاص داشت. با مطالعه دیوان دو شاعر، مضامین همگون و ناهمگون قابل توجهی مشاهده شد. سهراب سپهری و جبران هر دو انگیزه‌های یکسانی در زمینه روی آوری به بهاریه‌سرایی و ربیعه‌سرایی داشته‌اند و هر دو از مکتب رمانتیک متأثر بودند. پیروان مکتب رمانتیک از بهار معبدی برای تجسم رخ یار و معبود می‌سازند و در دیدگاه آنان تجلی ذات خداوندی در ذره ذره جان جهان نقش می‌بندد و این خود دلیلی بر آفاقی بودن سروده‌های سپهری و جبران در زمینه بهاریه‌سرایی تلقی می‌گردد.

بنابراین هر دو گرایش به رویکرد آفاقی داشتند. مهم‌ترین مضامین همگون و ناهمگون در بهاریه‌های این دو شاعر را می‌توان در جدول زیر خلاصه نمود:

همگونی مضامین	سپهری	خلیل جبران
بازتاب پدیده‌های خداوند در طبیعت	تمام پدیده‌های عالم در منظر سپهری، سرشار از خدا و نور الوهیت او هستند.	جبران، به خدا و حضور مهرجویانه اش در هر چیز و هر کس، صادقانه ایمان دارد.
انسجام و یکپارچگی در عناصر طبیعت	بهترین نظام در سیستم فکری وحدت‌گرای سپهری، نظام آفرینش است.	جبران، همه هستی را در سازش و توازنی معنوی می‌نگرد و برتری و جدایی را در هیچ یک از اجزای آن راه نمی‌دهد.

ناهمگونی مضامین	سپهری	خلیل جبران
واکاوی اسرار پدیده‌های طبیعی	سپهری به اسرار طبیعت دست نمی‌یابد اما تلاش وی برای دستیابی به این مکاشفه در شعرش ظاهر می‌شود.	جبران به عمق و ژرفای اسرار طبیعت دست می‌یابد.
رسیدن به جهان دلخواه و ایده آل	سپهری درمان درد خود را در دور شدن از انسان‌ها و پناه بردن به طبیعت می‌یابد و در این تنهایی به ساختن شهر رؤیایی خود می‌پردازد. شهری که به طبیعت نزدیک است. سپهری شهر آرمانی خود را یافت.	جبران انسان را به بازگشت به سوی سادگی، پاکی طبیعت و رجعت به زندگی نیاکان نخستین فرا می‌خواند. اما به ناتوانی خود از محقق ساختن چنین جهانی اعتراف می‌کند.

کتابنامه

- بوشروی، سهیل. ۱۳۸۶ش، **جبران خلیل جبران انسان و شاعر**، تهران: فرادید نگار.
- جبران، خلیل جبران. ۱۹۸۱م، **النبی**، ترجمه میخائیل نعیمه، بیروت: مؤسسه نوفل.
- جبران، خلیل جبران. ۱۹۸۲م، **حدیقه النبی**، بیروت: مؤسسه نوفل.
- جبران، خلیل جبران. ۱۹۸۵م، **المواكب**، بیروت: مؤسسه نوفل.
- جبران، خلیل جبران. ۱۹۸۸م، **دمعة وابتسامة**، ترجمه نازک سابایارد، بیروت: مؤسسه نوفل.
- جبران، خلیل جبران. ۱۹۹۷م، **المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران**، بیروت: میخائیل نعیمه.
- جلالی، میترا. ۱۳۸۳ش، **رمزگشایی اشعار سهراب سپهری**، همدان: نور علم.
- حسینی، صالح. ۱۳۷۱ش، **نیلوفر خاموش**، تهران: انتشارات نیلوفر.
- الخطیب، حسام. ۱۹۹۹م، **آفاق الأدب المقارن**، دمشق: دار الفكر.
- رامشینی، مهدی. ۱۳۸۵ش، **مقایسه تطبیقی سپهری و جبران**، تهران: میردشتی.
- سپهری، سهراب. ۱۳۷۱ش، **هشت کتاب**، تهران: طهوری.
- سیدی، حسین. ۱۳۸۴ش، **به باغ همسفران**، مشهد: دانشگاه فردوسی.
- شفیعی کدکنی، محمد رضا. ۱۳۵۹ش، **شعر معاصر عرب**، تهران: توس.
- صفی زاده، فاروق. ۱۳۸۳ش، **شاسوسا در شعر سهراب سپهری**، تهران: مؤسسه قصیده.
- ضرابیها، محمد ابراهیم. ۱۳۸۴ش، **نگاه ناب**، تهران: بینا دل.
- طالقانی، نظام الدین. ۱۳۷۷ش، **مهمانی در گلستانه با سهراب**، تهران: ویستار.
- عابدی، کامیار. ۱۳۷۹ش، **از مصاحبت آفتاب زندگی و شعر سهراب**، تهران: بی نا.
- عباس، احسان. ۱۹۹۵م، **فن الشعر**، بیروت: دار الثقافة.
- عقاد، عباس محمود. ۱۹۸۴م، **المجموعة الكاملة لمؤلفات العقاد**، بیروت: لا نا.
- عماد، حجت. ۱۳۷۸ش، **به باغ همسفران**، تهران: کتاب خوب.
- فروتن شیرازی، سوسن. ۱۳۸۰ش، **عرفان در اندیشه‌های جبران**، تهران: نشر به دید.
- قائمی، پروین. ۱۳۸۰ش، **چه کسی بود صدا زد سهراب**، تهران: انتشارات قطره.
- قزلباش، علی. ۲۰۰۶م، **ارزش مطالعه تطبیقی در ادبیات**، اسلام آباد: سروش.
- محمدی، محمد. ۱۳۵۵ش، **درس اللغة والأدب**، تهران: سمت.
- مراد کوچی، شهناز. ۱۳۸۰ش، **معرفی و شناخت سپهری**، تهران: انتشارات قطره.
- ندا، طه. ۱۳۸۰ش، **ادبیات تطبیقی**، ترجمه زهرا خسروی، تهران: نشر فرزانه روز.

مقالات

شکارسری، حمید رضا. ۱۳۸۸ش، «بهاریه‌های فارسی و تأثیر قرآن بر آنها»، مجله شعر، شماره ۶۸، صص ۹۲-۱۰۵.

Bibliography

- Abbas, E. (1995). *Poem's Technique*, Beirut: Darolseghafe.
- Abedi, K. (1379). *Sitting by Sun, Life and Sohrab's Poem*, Tehran: vistar.
- Alkhatib, H. (1999). *Curtsey's Features*, Dameshgh: Darolfekr.
- Boshruiei, S. (1386). *Jebran Khalil Jebran: Human and Poet*, Tehran: Fardid negar.
- Eghad, A.M. (1984). *Covenant Publications Series*, Beirut: Nufel Institution.
- Emad, H. (1378). *To the Travelers' Garden*, Tehran: ketabe khub.
- Forutan Shirazi, S. (1380). *Theosophy in Jebran's Thought*, Tehran: Behdid.
- Ghaemi, p. (1380). *Who Called Sohrab?*, Tehran: Ghatre.
- Ghezelbash, A. (2006). *The Value of Comparative Study in Literature*, Islamabad: Soroush.
- Hoseini, S. (1371). *Silent Lily*, Tehran: Nilufar Press.
- Jalali, M. (1383). *Sohrab Sepehri Poem's Decoding*, Hamadan: Noore Elm.
- Jebran Khalil Jebran. (1981). *Prophet Michael Naeime*. Beirut: Nufel Institution.
- Jebran Khalil Jebran. (1982). *Prophet's Garden*, Beirut: Nufel Institution.
- Jebran Khalil Jebran. (1985). *Legion*, Beirut: Nufel Institution.
- Jebran Khalil Jebran. (1989). *Crying and Smiley Woman*, Nazak Sabayard. Beirut: Nufel Institution.
- Jebran Khalil Jebran. (1997). *Jebran's Publication Series*, Beirut; Nufel Institution.
- Mohammadi, M. (1355). *The Lesson of Language and Literature*, Tehran: Samt.
- Morad kuchi, sh. (1380). *Sepehri's Introduction*, Tehran: Ghatre.
- Ramshini, M. (1385). *Comparative Analogy of Sepehri and Jebran*, Tehran: Mirdashti.
- Safizade, F. (1383). *Shasusa in Sepehri's Poem*, Tehran: Ghaside Institution.
- Sepehri, S. (1371). *Hasht Ketab*. Tehran; Tahuri.
- Seyedi, H. (1384). *To the Travelers' Garden*, Mashhad: Ferdosi University.
- Shafiei Kadgani, M.R. (1359). *Arab Contemporary Poem*, Tehran: Toos.
- Shekarsari, H.R. (1388). «Persian Baharie and Holy Quran's Effect on it». *Poem Magazine*. No.68, P: 92-105
- Taha, N. (1380). *Comparative Literature*, Zahra Khosravi, Tehran: Fruzanrooz.
- Taleghani, N. (1377). *The Party in Garden with Sohrab*, Tehran: Vistar.
- Zarrabiha, M.E. (1384). *Pure Glance*, Tehran: Binadel.